

خب پس یکی از اسباب الغاء خصوصیت که مال عرف خاص شد شم الفقاهه شد. این مال فقهاء بود، یک سبب دیگری هم داریم که به آن می‌گویند ارتکاز متشرعه، آن هم مال یک عده خاص است ولی متشرعون، آن‌ها که متشرع هستند حالا چه فقیه باشند چه غیر فقیه باشند، متشرع هستند، یعنی متدین به شرع هستند و به دین هستند و مهمت به این هستند که دین را عمل کنند. گاهی ارتکاز متشرعه هم باعث یک الغاء خصوصیتی می‌شود که خب حالا این را دیگر من می‌گذاریم برای فردا چون بنزیم تمام شده و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۳۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که بعضی از موارد، الغاء خصوصیت بر اثر خصوصیات است که در یک عرف خاص وجود دارد؛ عمومی نیست، همگانی نیست مثل این که فقیه در اثر مزاوله و انس مستمر و بیوسته با روایات اهل بیت علیهم السلام و با احکام دینی یک درک ویژه‌ای برای او پیدا شده که در اثر آن می‌فهمد این کلامی که معصوم فرموده است ولو در یک موضوع خاصی است اما خصوصیت‌ها دخالت ندارد، در اثر آن درکی که برای او پیدا شده. خب آن را بحث کردیم و گذشت.

یکی دیگه از مواردی که این چنین است این است که متشرعه در اثر انسی که با شرع دارند و احکامی که از شرع سراغ دارند و چون در این محیط شرع پرورش پیدا کردند برای این‌ها هم یک درک ویژه‌ای پیدا می‌شود که برای سایر ناس که با این شرع ارتباطی ندارند و در آن محیط بزرگ نشدند پیدا نمی‌شود. فلذا است این متشرعه بما لدیهم از آن خصوصیت می‌فهمند که این کلام شارع خصوصیت ندارد، ولو روی موضوع خاصی گفته ولی خصوصیت ندارد و عام است. عرف مردمی که به این شرع ارتباطی ندارند این را متوجه نمی‌شوند، آن‌ها می‌گویند لعل خصوصیت داشته باشد، اما این‌ها در اثر آن ویژگی که در آن‌ها پیدا شده اطمینان به عدم خصوصیت پیدا می‌کنند. این هم یکی از مواردی است که وجود دارد که حالا مثال‌هایی می‌زنند که مثال‌ها را توضیح می‌دهم.

س: ...

ج: الان هم شامل می شود.

«منها ارتكاز المتشرعه و هو» این ارتكاز «قد يوسّع الحكم الوارد في النص» گاهی حکمی که در نص وارد شده روی یک موضوع ویژه‌ای، آن را توسعه می دهد و می گوید این خصوصیت دخالت ندارد. «كما أنه قد يضيقه» کما این که گاهی آن را هم تضییق می کند بر اثر آن اطلاعی که انسان دارد مثلاً همین در عرف خودمان، در عرف خود ما مثلاً یک کسی می گوید آقا انار نخور، آدم می گوید که مذاق و خصوصیات که سراغ دارد ولو این که نگفته لائنه حامض، ولی می گوید مقصودش انار ترش است، انار شیرین که... ولو گفته تضییق می کند، ولی در کلامش نگفته انار ترش، اما انسان در اثر آن اطلاعاتی که دارد می گوید مقصودش این است. از کجا فهمیده؟ مثلاً از این که یک دفعه به او گفته ترشی نخور، یک دفعه به او گفته لیمو ترش نخور، یک دفعه به او گفته... هر چی از او سراغ دارد مال ترشی ها بوده که گفته. چون چنین اطلاعاتی از او دارد که هر دفعه که نهی کرده از آن نهی کرده، حالا که به او می گوید انار هم نخور، می فهمد که مقصود همان انار ترش است نه انار شیرین. این در اثر تزاؤل با این پزشک یا با این شخص که فهمیده رویکرد او این چنینی است، ولی اگر کسی که با این آقا تزاؤل ندارد و از خصوصیات ایشان خبر ندارد، دیگران می گویند خب انار گفته دیگر، انار که قید ندارد پس هم شیرین را می گیرد و هم ترش را می گیرد. آن ها نمی فهمند اما این می فهمد. حالا متشرعه هم همین جور است، در اثر این که در یک شریعتی زندگی کردند و احکام آن را می دانند و مذاق او را می دانند و خصوصیات او را می دانند یک فهم ویژه برای آن ها پیدا می شود که این ها می فهمند خصوصیت ندارد. حالا مثال هایی «كما قد يقال»

س: ...

ج: الغاء خصوصیت است منتها منشأ الغاء خصوصیت فهم عمومی نیست، فهم عرف خاص است یعنی متشرعه یا فقهاء.

س: نه، الغاء خصوصیت را چه جور می شود...

ج: می فهمند که این خصوصیت... همین الان مثال هایی که می زنیم می گوئیم دیگه، این خصوصیتی که در موضوع اخذ شده این خصوصیت ندارد. مثلاً متشرعه می فهمد گفته اگر رجل این کار را کرد، می فهمد نه مرأه هم همین جور

است، این رجولیتش دخالت ندارد، مکلف بودن دخالت دارد. نه حیث رجل بودن او. حالا مثال‌هایی که می‌زنیم، اجازه بدهید مثال‌ها را بخوانیم که شاید مطلب بازتر بشود بعد.

«كما قد يقال فی تعمیم الحکم الوارد فی النص من وضوء المستحاضه و غسلها للصلاة» (این الی غلط است) «للصلاة، إن الظاهر جواز اتیانها بالوضوء و الغسل لغير الصلاة» در روایات وارد شده که مستحاضه باید وضو بگیرد و مثلاً در بعضی موارد غسل هم باید بکند برای نماز، خیلی خب برای نماز وارد شده اما برای طواف چی؟ برای نماز طواف چی؟ آن راجع به صلات یومیه وارد شده، اما راجع به طواف چی؟ می‌خواهد برود توی مسجد مکث در مسجد بکند، می‌خواهد مسح کتابت قرآن بکند چی؟ این‌ها را که روایت نداریم. این جا است که متشرعه قد یدعی. حالا شما ممکن است مناقشه داشته باشید ولی یکی از شیوه‌های استدلالی که ما از فقهاء سراغ داریم همین این جاها می‌گویند آقا ما از همان روایاتی که فرموده است برای نمازش وضو بگیرد و غسل کند، از همان روایات می‌فهمیم که شارع می‌خواهد بگوید این حدث با این کار مرتفع می‌شود، بنابراین کارهای دیگر هم باید طاهر باشد با همین انجام می‌شود. این خصوصیت صلات یومیه خصوصیت ندارد. هر کار مشروط به طهارتی را با این می‌شود انجام داد، مقصود این است. خب این را همان طور که عرض کردم این احتیاج دارد به این که یک چنین ارتکازی انسان احراز کند برای متشرعه پیدا شده.

می‌فرمایند که این مثل مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء و امثال این‌ها آدم‌هایی بودند که این حالت را داشتند، فلذا حتی مثل صاحب جواهر که به او گفتند چرا کشف الغطاء را شرح نکردی، شرایع را آمدی شرح کردی؟ آن کتاب استاد تو بود. ایشان فرمود از این کثرت تفریعاتی که ایشان فرموده، من خیلی جاها وجه آن را نمی‌فهمم که بخواهم شرح بکنم. یعنی مثل صاحب جواهر هم حتی نسبت به کاشف الغطاء می‌فرماید که آن مذاقی که ایشان پیدا کرده الان برای من قابل درک نیست خیلی جاها، آدم کشف الغطاء که نگاه می‌کند پر از فروع است، خب این جور نیست که کشف الغطاء بلا دلیل حرف زده باشد که، آن مرد باتقوای خاص. این هم درک ویژه‌ای است که او پیدا کرده و می‌فهمد. بعضی چیزها هم یدرک و لایوصف است دیگه، نمی‌شود حالا به دیگری گفت این جور است.

س: شهادت آن‌ها حساب می‌شده...

ج: نه، چون این‌ها استنباط و اجتهادی است نه، مگر آدم تقلید بکند از آن.

«إنَّ الظاهر» می‌فرمایند که همان طور که گفته می‌شود در مقام تعمیم دادن و گسترش دادن حکمی که وارد شده در نص، که آن حکمی که در نص وارد شده عبارت است از وضو مستحاضه و غسل او برای نماز. «یقال» چی یقال؟ مقول یقال این است «إنَّ الظاهر جواز اتیان المرأة بالوضوء و الغسل لغير الصلاة ايضاً» ولو آن روایت مال صلات است برای غیر صلات هم می‌شود وضو بگیرد و غسل بکند. «لغير الصلاة ايضاً من الغايات الواجبة الاضطرارية» از غایات اضطراریه‌ای که واجب است. الان حج مشرف است و باید مثلاً طواف بکند و ایام چیز می‌گذرد و کاروان هم می‌خواهد برگردد این باید مثلاً طواف‌هایش را انجام بدهد، طواف نساء را هم انجام بدهد. خب الان مستحاضه هم هست چه کار کند؟ از همین روایت گفتند خب غسل بکند، وضو بگیرد، برود انجام بدهد دیگه.

س: باید غسل و وضو...

ج: همان مواردی که در آن جا گفته شده، مثلاً آن جا بعضی غسل‌ها مال شب بعد است.

س:

ج: این جواز به معنی الأعم است دیگه، یعنی یک جایی هم واجب است، یعنی آن جا هم می‌آید، یعنی این تعدیه جایز است.

خب «كالطواف و الصلاة الطواف مطلقاً» گفته بشود «أو مقيداً بضيق وقتها» یا بدانند که وقت ضیق است و دیگه فرصت تمام می‌شود اگر این کار را نکنند، حالا علی اختلاف فتاوایی که بعضی‌ها مطلق فهمیدند، گفتند ذیق وقت هم نباشد، همین جور است یا نه در ضیق وقت قدر متیقن آن است.

«حيث» حالا چه طور «قد يقال إنَّ الظاهر جواز اتيانها بالوضوء ولو لغير الصلاة»؟ «حيث» از جهت این که این در تعلیل برای آن استظهار است. «حيث إنَّ خصوصية المورد که صلات باشد «ملغاةً بملاحظة أن الأمر بالوضوء و الغسل» برای چی بوده؟ برای تحصیل مرتبه‌ای از طهارت بوده که مستحاضه البته طهارت تامه چیز پیدا نمی‌تواند بکند ولی مرتبه‌ای از طهارت به واسطه همین وضو و غسل می‌تواند پیدا بکند، این برای این است. نه این که صلات خصوصیت دارد، یک مرتبه‌ای از طهارت می‌تواند پیدا کند که آن مرتبه از طهارت هم مبیح صلات است، هم مبیح طواف است، هم مبیح مثلاً مس کتابت قرآن است و هكذا. یا مکث در مسجد است مثلاً و هكذا. یا می‌خواهد زیارت برود مثلاً. حالا مدینه است می‌خواهد زیارت رسول خدا برود صلوات الله و سلم، یا در اعتاب مقدسه است

می خواهد زیارت برود، وارد روضه بشود، خب حائض هم هست، ما روایت نداریم که این جا باید چه کار بکند. خب از این روایات استفاده می کنند که خب این که حضرت فرموده برای نمازش وضو بگیرد و غسل بکند، حضرت می خواهند بفرمایند که به واسطه آن طهارت لازمه به دست می آید، وقتی طهارت لازمه به دست می آید خب آن کارها را هم می شود برای آن کار را هم می شود آن کارها را هم انجام داد. این دیگه یک فهمی است که در اثر ارتکاز پیدا می شود و الا کسی که این ارتکاز متشرعی را نداشته باشد می گوید ما چه می دانیم شاید یک خصوصیتی داشته باشد.

س:.....

ج: نه واجباتی که به گردنش هست این ها.

می فرمایند که «مرتبة بحسب ارتکاز المتشرعه و فهم العرف الخاص» که همان متشرعه باشد. «و کذا» باز مثال دیگر، «و کذا یحکم بنجاسة خراء ما لایأکل لحمه رغم اختصاص النص ببوله» خب ما لایؤکل لحمه راجع به بول آن ها دلیل داریم که نجس است اما راجع به مدفوع آن ها دلیل نداریم ولی فقهاء بعضاً استفاده کردند فرمودند از همین روایاتی که فرموده که بولش نجس است، می فهمیم خراء او هم نجس است. برای این که بول خصوصیت ندارد، مقصود این فضولاتی است که از او، از مخرجین مثلاً خارج می شود. «نظراً الی عدم الفرق بین الغائط و البول بحسب الارتکاز المتشرعی» که بگوئیم که بولش نجس است اما مدفوعش پاک است، بلکه شاید اولویت هم یک مقداری در نظر عرف داشته باشد که اگر بنا باشد باید آن نجس باشد، بول پاک باشد. نه بول نجس باشد و آن... فذارت آن کأن در نظر عرف آكد است، اشد است. به این تناسب هایی که در ذهن عرف است... البته همان طور که قبلاً گفته شد ممکن است برای فقیه این جزم پیدا نشود، این ارتکاز برای او پیدا نشود، او نمی تواند این کار را بکند، و این موارد البته مواردی است که وقتی دلیل های این جوری گاهی می شود مواردی که آدم تجری به فتوا نباید بکند، با احتیاط واجب و امثال ذلک باید... نه آن طرف برائت و این ها جاری بکند چون خیلی جای چیزی است که.. از آن طرف فتوا دادن هم مشکل است. این جور جاها را باید با احتیاط واجب مثلاً آدم بگذارند، این جور موارد را. مرحوم والد ما نقل می کردند که مرحوم آیت الله بروجردی قدس سره در درس در نماز هر جا که به این جور جاها می انجامید که برائت می شد جاری بکنی، دلیل وافی آن جوری نبود می شد برائت جاری کرد ولی احتیاط می کردند می فرمودند نماز ستون دین است، ما باید مهما ممکن تا می شود جوری آن را انجام بدهیم که این ستون محفوظ بماند، این جور نباشد

که فقط اسقاط تکلیف بخواهیم بکنیم، فلذا در باب نماز لأهميتها ایشان احتیاط می‌کردند ولو فناً از نظر علمی می‌شد بگویی برائت اما این جور جاها احتیاط می‌کردند. یا مرحوم آقای آشیخ عبدالکریم حائری قدس سره نقل شده که این مرحوم کاظمینی که فوائد الاصول، تقریرات آقای نائینی را نوشته، مرحوم کاظمینی، مرد بزرگی است ایشان، یک سفری که ایشان آمده بوده ایران مشرف بشود مشهد، می‌آید درس آقای حاج شیخ در قم، آن آخرها هم نشسته بوده، آقای حاج شیخ هم یک مسأله‌ای را بحث می‌کنند و به حسب ادله مثلاً می‌فرمایند که دلیل وافی بر وجوب مثلاً نداریم ولی فتوای به جواز هم نمی‌دهند. آن آقا از آن بیخ صدایش هم می‌گویند جمهوری الصوت بوده ایشان خیلی، از آن جا عرض می‌کند که آقا «اذا ساعدنا الدلیل...» آقای حاج شیخ این جوری فرموده بوده، فرموده که خب بله ما به حسب ادله دلیلی بر وجوب پیدا نکردیم، ولی کسی هم نگفته فلذا فتوا ندادیم به عدم وجوب. او از آن بیخ صدا می‌زند که آقا «اذا ساعدنا الدلیل ما استوحشنا من الانفراد» اگر دلیل با ما مساعد بود دیگه از انفراد و این که کسی دیگر نگفته وحشتی نداریم، چرا فتوا نمی‌دهید. آقای حاج شیخ می‌فرمود آخه اگر یک ملا مرده‌ای هم گفته بود آدم دلش خوش می‌شد، هیچ کسی نگفته، حالا ما به حسب بحث علمی به این جا رسیدیم، فلذا این جور جاهایی که حس نفرد می‌شود و این‌ها، آدم تا ثابت نشود قطعی و مسلم نشود، علم... چون احکام اسلام و فقه اسلام امانت در دست ما است مهما امکن، بله معنای این هم این نیست که از پیشرفت و این‌ها جلوگیری بشود، معنایش این است که احتیاط تام و امعان نظر تام بشود اگر نتیجه نهایی این شد که آن جا دیگر اشکالی ندارد.

می‌فرمایند که «یحکم بنجاسة خراء ما لایؤکل لحمه علی رغم اختصاص النص ببوله» که پایین هم ذکر کرد «اغسل ثوبک من ابوال ما لایؤکل لحمه» ابوال گفته شده. «نظراً الی عدم الفرق بین الغائط و البول بحسب الارتکاز المتشرعی» می‌فرمایند «و هذا القسم من الغاء الخصوصية» این قسم که منشأ آن عرف خاص است، نه عرف عام و عمومی و همگانی، این قسم از الغاء خصوصیت را هم می‌فرماید معتبر است، البته «إذا احرز اتصاله بزمن المعصوم علیه السلام أو قربه منه بحث لایحتمل نشوئه من الفتاوا» در جایی که احراز بشود اتصال آن به زمان معصوم یا قرب زمان معصوم به جوری که احتمال داده نشود این ارتکاز نشأت گرفته از فتاوی فقهاء. گاهی توی ذهن متشرعه یک چیزی هست اما ما احتمال می‌دهیم که این در اثر فتوای یک بزرگی پیدا شده باشد نه این که از معصوم ناشی شده باشد. مثلاً گاهی یک فقهای بزرگ نامدار پرسیطره‌ای هستند که بیشتر مردم از آن‌ها تقلید می‌کنند مثلاً. این باعث شده که این فتوا نهادینه بشود در نفوس و ارتکازها که این حکم خدا این است، مثلاً در باب حلق لحيه، یکی از

دلیل‌هایی که در باب حرمت حلق ریش به آن استدلال می‌شود سیره متشرعه است، آن جا بسیاری از فقهاء به این سیره متشرعه اشکال کردند، گفتند بله درسته این سیره متشرعه هست اما ما نمی‌دانیم که این ناشی از فتاوا شده چون معمولاً فتاوا بر حرمت بوده این ناشی از آن شده یا نه، ناشی از تلقی از خود شارع و معصومین شده؟ برای ما واضح نیست. چون می‌بینیم خیلی فتوا این جور است لعل از این ناشی شده باشد نه از خود شارع. این جا هم این ارتکاز باید بدانیم این ارتکاز ارتکازی است که از خود شارع گرفته شده ولو این که معاصر هم باشد، اگر بدانیم این متصل است، همین جور این از آن ناشی شده، این کفایت می‌کند. اما اگر احتمال می‌دهیم نه، این منشأش غیر معصوم بوده، فتوای مجتهدینی بوده که آن‌ها معصوم نیستند، شاید خطا کردند. این جا نمی‌توانیم به این ارتکاز تمسک کنیم برای تعدیه حکم یا تضييق حکمی که وجود دارد.

س:

ج: ممکن است، ولی ممکن هم هست که... نمی‌دانیم، اطلاع اگر نداشتیم می‌دانیم یک فتوایی هست مثلاً زمان مرحوم امام قدس سره بلاد کبیره را ایشان اشکال می‌کردند، تهران را هم بلاد کبیره می‌دانستند. خب حالا خیلی از افراد در کشور از باب این که بلاد کبیره است و جوری... خب این ارتکاز حالا اگر ایشان این را می‌فرمود بعد فقیهی هم بعد از رحلت ایشان یک فقیهی مثل ایشان پیدا می‌شد که همان جور سیطره فتوایی داشت او هم می‌گفت بلاد کبیره است، دوباره بعد از آن دومی، سومی پیدا می‌شد، بعد از یک صد سالی دیگه این کأن نهادینه می‌شد دیگه. این جور جاها که چنین احتمالی است که در مسأله حلق لحيه از نظر ارتکاز این شبهه را دارد، از نظر ارتکاز بخواهی به آن تمسک کنی، البته غیر از ارتکاز دلیل‌های دیگری هم در آن جا وجود دارد که دلالت یک عده از آن‌ها تمام نیست، یک عده‌ای را ممکن است بگوییم تمام است. ولی باید احراز کنیم که بالاخره این ارتکاز از...

س: چرا باید احراز کنیم، اگر موجب اطمینان شد یا موجب ظهور شد....

ج: ظهور متأخر؟

س: بله.

ج: نه دیگه، آن وقتی که امام این جمله را فرموده معنایش این نبوده که الان دارد در اثر این ارتکاز معنا می‌شود، آن معنایی مقصود از کلام است که عند گفتن آن... بله اگر یک... امام این کار را کرده بود؛ یک وصیت‌نامه‌ای نوشته بود

در آن را هم بسته بود و داده بود به یک جایی گفته بود این را مثلاً در آخر الزمان بدهید مردم باز کنند، آن اشکالی نداشت که بگوییم بله الان مخاطب آن‌ها هستند، الان همین واژه‌ها همان معنایی که امروز می‌فهمند، اما کلام شارع در قرآن و حدیثی که در آن زمان فرموده‌اند آن باید متکی باشد بر معانی آن زمان و قرائن آن زمان، نه قرائن آینده. شخص که به قرائن آینده نمی‌تواند در افاده کلامش اتکاء کند، هزار سال مردم چیز دیگر می‌فهمیدند حالا ارتکاز یک جور دیگر شده در اثر فتاویٰ حضرتعالی و امثال حضرتعالی از فقهاء، حالا یک چیز دیگری می‌خواهند بفهمند، این که نمی‌شود گفت مراد امام بوده که.

س: ...

ج: از این کلامی که حالا ذیل آن می‌گوییم اجازه بدهید...

«و الوجه فی اعتباره» و وجه در اعتبار این قسم از الغائی خصوصیت البته با آن شرطی که گفتیم «حصول العلم أو الاطمینان بکونه متخذاً من الشرع» به این که این ارتکاز متخذ از شرع شده، «أو ناشئاً من قرائن عامه حافه بالنصوص» یا این که این ارتکاز ناشی شده از یک قرائن همگانی و عمومی که به نصوص شرعی حاف و متصل و پیچیده شده بوده است. بله چون همان طور هم که قبلاً گفته شد ارتکاز یک پدیده‌ای است علت می‌خواهد. یک پدیده است دیگر، پدیده علت می‌خواهد، ارتکاز متشرعه و چون متشرعه است براساس دیانت و اهتمام به احکام شریعت است، نمی‌شود گفت که علتش هواها و هوس‌ها و تقلید کورکورانه از این و آن بوده. پس این اسباب به واسطه این که متشرعه هستند کنار می‌رود و سببی که به باقی می‌ماند به برهان صبر و تقسیم همین است که پس از شارع گرفتند، یا از خود شارع گرفتند یا از عبارات شارع که محفوف به یک قرائن عامه‌ای بوده این مطلب را به دست آوردند.

خب این بحث هم بحمدالله پایان یافت. بحث الغاء خصوصیت پایان یافت. «الفصل الثانی تنقیح المناط»...

س: یک ابهامی پیش آمد، این ارتکاز متشرعه، این المتشرعه اگر عموم متشرعه هستند چرا می‌گوییم .. خاص، عموم است دیگر، عموم متشرعه، اگر نه فقهاء هستند چرا المتشرعه؟

ج: بله. المتشرعه نسبت به ناس که می‌سنجیم می‌شود عرف خاص، نسبت به مردم می‌سنجیم...

س: عرف فقهاء را که کار نداریم عرف متشرعه...

ج: نه، پس فرقی این جا روشن است، الف و لام عهد است، یعنی متشرعه اسلامی. ما الان متشرعه یهودی هم داریم، متشرعه مسیحی هم داریم، متشرعه اسلامی هم داریم. این جا که داریم می‌گوییم الان متشرعه اسلامی مقصودمان است پس می‌شود یک عرف خاصی، نسبت به جامعه انسانی، نسبت به جامعه بشری. از این که به آن می‌گوییم عرف خاص نسبت به جامعه بشری است پس خاص هستند دیگه، یعنی مسلمان‌ها، یا در ما یعنی شیعیان، موالیان اهل بیت، این‌ها. پس خاص هستند.

«الفصل الثانی تنقیح المناط من موجبات تعدیه الحکم من موضوعٍ إلى آخرٍ ایضاً عند الامامیه و من طرق کشف العلة فی باب القیاس عند العامة» می‌فرماید تنقیح مناط یعنی منقح کردن و روشن ساختن و مشخص کردن مناط حکم که حالا مناط همان طور که بعداً می‌گوییم هم علت حکم یعنی مصالح و مفاسد و ملاکات به آن مناط گفته می‌شود هم چیز دیگری که ممکن است شارع علت حکم و مناط حکم و مصلحت و مفاسد نباشد، اما چیزی است که به سبب آن شارع این حکم را کرده. به آن هم ما مناط می‌گوییم که حالا بعداً توضیح آن داده خواهد شد. حالا این تنقیح مناط از موجبات تعدیه حکم از موضوعی به موضوع دیگر عند الامامیه است، همانند الغاء خصوصیت که قبلاً داشتیم. چطور آن الغاء خصوصیت موجب تعدیه حکم به موضوع الی موضوع آخر می‌شد؟ تنقیح مناط هم موجب تعدیه حکم از موضوعی به موضوع دیگر می‌شود. و از طرق کشف علت است در باب قیاس که لیس من مذهبنا ولی عامه عده‌ای شان قیاسی هستند. آن‌ها هم قیاس را این جور می‌گویند؛ می‌گویند علت حکم در این مقیاس^{*} علیه این بوده و این علت چون در مقیاس هم موجود است پس آن حکم در مقیاس هم وجود دارد. خب برای این که این حکم، این علت در مقیاس علیه موجود است، از چه راهی علم پیدا می‌کنند، احراز می‌کنند؟ از راه تنقیح مناط. پس تنقیح مناط یک وسیله‌ای است که هم در فقه ما کارآمدی دارد منتها ما برای تعدیه نه از باب قیاس، از باب درست کردن ظهور و چیزی که بعداً می‌گوییم. یا برای درست شدن قیاس عند العامة. فلذا هر دو طایفه به بحث تنقیح مناط اهمیت می‌دهند و در کتب عامه هم بحث تنقیح مناط در ذیل یا مقدمه بحث قیاس به آن توجه شده و طرح شده.

س: ... مناط...

ج: چه چیز دیگری که اسمش علت نیست ولی مناط است. حالا الان می‌آید، توضیحش می‌آید، روشن می‌شود.

س: ...

ج: حالا تا آخر که بخوانیم می بینیم اسمش را عوض کردیم یا نه، دو تا چیز است.

«و ینبغی البحث عن» این تنقیح مناط «فی مطالب. المطلب الاول تعريف تنقیح المناط و اقسامه» هم تنقیح مناط را

تعریف کنیم که بشناسیم چیه و هم اقسام آن را بیان کنیم تا ببینیم کدام حجت است کدام حجت نیست.

«تنقیح المناط عبارة عن كشف ما أنیت به الحكم فی الاصل ما لم ينطق به الشارع» این یک؛ «و احراز وجوده فی

الفرع» این دو؛ «و نفی وجود مانع أو مزاحم أقوى له فی الفرع» این هم سه؛ «و قبیح امتناع شارع الحكيم حينئذ عن

جعل هذا الحكم فی الفرع» مجموعه این ها را اسمش را می گذاریم تنقیح مناط. پس در تنقیح مناط ما چه می کنیم؟

تنقیح مناط چیه؟ یک: عبارت از این که شما کشف کنید چیزی که منوط گردیده شده و وابسته شده به آن، حکم در

اصل. اصل اول بحث گفتیم اصل چیست؟ آن دلیل ابتدایی است که در آن جا ذکر شده ما حالا می خواهیم از آن جا

تعدیه کنیم. به آن ما یعدی منه می گوییم اصل. ما یعدی الیه را به آن می گوییم فرع. خب کشف و پرده برداشتن از آن

چیزی که أنیت به الحكم فی الاصل، البته یک شرطی دارد تا این که ما به آن بگوییم تنقیح مناط. شرطش چیست؟

ما لم ينطق به این ما أنیت شارع. مثلاً اگر شارع فرموده «الخمر حرامٌ لأنّه مسکر» خب مناط مسکر بودن است

دیگه، اسم این را نمی گذاریم تنقیح مناط اصطلاحاً. چرا؟ ما تنقیح نکردیم، ما نرفتیم تشخیص بدهیم، بررسی کنیم،

تفحص کنیم آن را کشف کنیم، پیدا کنیم، تنقیح در جایی است که ما کشف می کنیم، استنباط می کنیم، آن را استخراج

می کنیم، این جا که خود شارع دارد بیان می کند. اسم این تنقیح مناط نیست. این می شود منصوص العلة که خود

شارع تصریح فرموده و بیان فرموده. پس کشف ما أنیت به الحكم در اصل مادامی که لم ينطق به الشارع، تنطق به آن

و تفوه به آن و تکلم به آن شارع فرموده باشد. این کار اول است. کار دوم...

س: اگر بنا باشد که مسکر بودن را علت بگیریم چیزهای دیگر هم هست که مسکر هستند ولی معلوم نیست ...

ج: اگر شارع فرموده.. فرض این است که باید به دست بیاوریم، شما اشکال صغروی می کنید. اگر شارع فرموده علة

الحکم اسکاره لأنّه مسکر، یا لام تعلیل به کار برده، یا در کتاب علل الشرایع از معصوم نقل شده که علت این حکم

این است که صدوق رضوان الله علیه کتاب علل الشرایع نوشته دیگه، علل الشرایع روایاتی است که علل شرایع را

یعنی احکام شریعت را ذکر کرده در آن، حالا یا بعضی از آن ها علت است، بعضی از آن ها حکمت است، در آن

جایی که آن ها را ذکر فرموده. بعضی هم علل است. مثلاً فرموده یکی از عللی که همین اخیراً هم مورد بحث ما بود،

از حضرت رضا سلام الله علیه... فضل بن شاذان از حضرت رضا سلام الله علیه نقل کرده که چرا عدم ستر موی زن حرام است و چرا بعضاً واجب است موی سرش را ستر کند؟ حضرت فرموده لَأَنَّ فِيهِ تَهْيِيجُ الرِّجَالِ وَ مَا فِي تَهْيِيجِ الرِّجَالِ مِنَ الْمَفَاسِدِ. علتش این است که چون در این تهییج رجال است و تهییج رجال هم مستتبع مفسد است. خب این علت است دیگه، خب حالا که این علت شد از این علت نمی فهمیم که این لباس های چسبان پوشیدند که از موی سر خیلی تهییج آن اشد است، این اشکال دارد، این را نمی فهمیم؟ یا از این نمی فهمیم که بعضی از زینت کردن هایی که او انجام بدهد این فیه تهییج الرجال؟ اگر علت تامه این باشد. منتها آن جا یک مشکله ای است که آیا این علت تامه است یا حکمت است. که اگر علیت کسی بفهمد خب تعدیه آن واضح است دیگه، اگر شارع آن جا به خاطر این گفته دیگه نمی شود که شارع یک علتی را آن جا ببیند، آن جا نبیند. دیگه معنا ندارد که.

خب این کار دوم ما چیه؟ «و احراز وجوده فی الفرع» خب حالا فهمیدیم که علت حکم در اصل این است، خب همین جوری که نمی توانیم تعدیه به فرع بکنیم، باید آن علت در فرع موجود باشد. پس احراز وجود آن علت در فرع. یعنی اگر مثلاً فهمیدیم حرمت خمر به خاطر اسکار آن هست، حالا می خواهیم بگوییم فقاع هم همین جور است، می خواهیم بگوییم الكل هم همین جور است، خب باید الكل هم واقعاً آن علت در آن باشد یعنی آن اسکار در آن باشد، در فقاع این اسکار باشد. این هم دوم.

سه: خب حالا بود، ممکن همان علت در فرع هم باشد اما یک مانعی جلوی آن باشد که نمی گذارد که مقتضای آن موجود بشود. خب فایده ندارد. یا نه، مزاحم اقوی وجود دارد که در کسر و انکسار باعث می شود که شارع طبق آن حکم نکند. مثلاً فرض کنید اسکار دارد اما اگر کسی سلامتی او الان متوقف بر این است که خمر بنوشد و الا می میرد، خب مفسده خمر از بین نمی رود، وجود دارد این جا، مانعی هم بر سر تحقق آن مفسده نیست مثلاً آن باعث می شود که یک حالت روحی خاصی پیدا بکند یا نمی دانم آثار فیزیکی که در بدن او می گذارد مثلاً روی قلبش می گذارد، روی کبدش می گذارد یا هرچه ممکن است پیدا می شود اما حفظ حیاتش آن هم لازم است، و حفظ حیات اگر در نظر شارع حفظ حیات او از آن مفسد آید باشد، اهم باشد خب شارع این جا طبق آن حکم نمی کند، طبق این مزاحم حکم می کند دیگه. پس باید وقتی که احراز می کنیم آن علت در اصل در فرع هم هست باز باید احراز بکنیم که نه مانعی در این جا وجود دارد که جلوی تأثیر آن علت را بگیرد و نه مزاحم اقوایی وجود دارد. می فرمایند که «أو مزاحمٍ اقوی له» یعنی ل آن ما انیت به فی الفرع. این هم امر سوم.

امر چهارم:

س: ... باید عقلایی باشد که ...

ج: باید نفی کنید احتمال این را. نفی که می‌کنید یعنی نفی قطعی یا نفی اطمینانی باید بکنید دیگه.

س: تزاحم...

ج: نه، این‌ها تزاحم در ملاکات است نه در احکام.

س: ...

ج: تزاحم در ملاکات است، حکم ثانوی نیست، تزاحم در ملاکات است یعنی وقتی مولی در ثبوت دارد می‌سنجد باید این علت مزاحم ثبوتی نفس الامری نداشته باشد در مقام تصمیم‌گیری، برای این که می‌خواهد جعل حکم بکند. این‌ها مال مقام ثبوت است، مقام مصالح و مفاسد نفس الامری است که شارع دارد می‌سنجد. ما یک تزاحمی در ثبوت داریم، در مرتبه مصالح و مفاسد داریم، یک تزاحمی در مرحله امتثال داریم که شارع دو تا حکم دارد هر دو را می‌توانیم انجام بدهیم، قدرت نداریم، این تزاحم در مقام امتثال است که توی اصول می‌خوانیم که این مربوط به عبد است. یک تزاحم مال مقام جعل احکام است که مرتبه سنجش مصالح و مفاسد و ملاکات افعال و امور است.

س: ...

ج: نه مفهوم که نمی‌خواهیم بگیریم، توی باب مفهوم است که علت منحصره باید باشد. اما در باب تسریه نه، این علت تامه ولی باید باشد دیگه، این علت وقتی این جا بود، این علت آن جا هم آمد خب حکمش باید دنبالش بیاید ولو منحصر نباشد، یک علت دیگری هم بتواند این حکم را بیاورد. آن باب مفهوم است که می‌گوییم علت باید منحصره باشد اما این جا نه، ذات العلة التامة وجودش کفایت می‌کند ولو منحصر نباشد. ولی اثرگذاری آن مشروط است به این که این مانعی جلوی این علت را نگیرد، دو: مزاحم اقوی نداشته باشد، اگر مزاحم اقوی باشد قهراً جاعل و مقفن طبق آن مزاحم اقوی حکم خواهد کرد نه طبق این که مزاحم دارد.

س: منظورشان این است که شرب خمر مثلاً تنها راه درمان شرب خمر نباشد، یک وقت هم شرب خمر درمانش می‌کند و از مرگ نجاتش می‌دهد و هم یک چیز دیگری، آن جا هم باید بتوانیم...

ج: پس آن جا مزاحم اقوی نیست. جایی که مزاحم اقوی است یعنی همان امر منحصر است.

خب امر چهارمی که این جا باید به آن توجه داشته باشیم این است که خب بعد از همه این‌ها، بله علت آن جا این جا هست، یعنی علت را پیدا کردیم این یک؛ دو: فهمیدیم این علت در اصل در فرع موجود است، این هم دو؛ پیدا کردیم. سه: فهمیدیم آقا نه مانعی این جا وجود دارد نه مزاحم اقوی وجود دارد. خب نداشته باشد اما به چه دلیل شارع حکم کرده؟ شاید نکرده.

س: تخلف...

ج: تخلف معلول که این جا نیست، مگر از دل آن بیرون می‌آید، امر اختیاری شارع است. شارع باید حکم بکند.

س: ...

ج: مگر این جا تکوین است که همین جور از دل علت... شما برق را که روشن می‌کنید نمی‌شود این جا روشن نباشد، تخلف معلول که روشنی این جا از علت که روشن شدن لامپ باشد معقول نیست. خورشید طلوع کرد روز نشود معقول نیست. این درست است، چرا؟ برای این که آن جا امر اختیاری نیست. از آن خود به خود تراوش می‌کند اما اگر امر اختیاری بود، بله شارع می‌بیند که... می‌گویم دلم نمی‌خواهد حکم کنم. بله همان علتی که آن جا هست این جا هم هست، مانعی هم نیست، مزاحم اقوی هم نیست اما دلم نمی‌خواهد حکم بکنم. می‌شود دیگه، این جا با آن جا فرقی نمی‌کند، دلم نخواسته. فلذا این مقدمه را باید به آن بچسبانیم که قبیح است حکیم وقتی موضوع حکم را می‌بیند همان مفسده را می‌بیند این جا هست، این که امتناع کند از حکم این جا بر او چیه؟ قبیح است و حکیم و شارع کار قبیح انجام نمی‌دهد پس مطمئن می‌شویم که... ولی اگر شارع حکیم نباشد، مثلاً دیگران، می‌گوییم آقا این آقا به زید کمک کرد چرا؟ دید زید فقیر است، آن هم توانایی دارد. پس یقین پیدا می‌کنیم به عمرو هم که می‌داند فقیر است و توانایی دارد کمک کرده، می‌گوییم نه. شاید دلش نخواسته. فلذا این که بدانیم علت این آن جاها هم هست، مانعی هم وجود ندارد، مزاحم اقوایی هم وجود ندارد، چون آن کار با اختیار انجام می‌شود و یک کسی ممکن است اختیار نکند، خب شاید اختیار نکرده، فلذا است جایی می‌توانیم با این وجود علت و عدم مانع و عدم مزاحم اقوی یقین پیدا کنیم حکم هست که او مثل شارعی باشد که کار قبیح انجام نمی‌دهد. یا اگر آدمی هست که چیز است بدانیم این آدمی است که عادل است و ظالم نیست و کار قبیح انجام نمی‌دهد و الا ممکن است الان ظلم

می خواهد بکند. می خواهد بی خود تفرقه قائل بشود. مثل این که یک کسی بی خودی بین فرزندان تفرقه قائل بشود. می گوید آقا این بچه توست آن هم بچه توست، این همه خصوصیتی که این دارد، خوبی هایی که این دارد آن هم دارد. چرا به این توجه می کنی به آن نمی کنی؟ می گوید دلم نمی خواهد. خب می شود گفت. خب این آدم، آدمی است که عادل نیست. پس یقین وقتی پیدا می کنیم که یک عنصر دیگری، چهارمی را این جا بیاوریم بگوییم می دانیم عادل است، می دانیم ظلم نمی کند یا در این جا می دانیم این قبیح است این کار را نکردن و قبیح بر شارع روا نیست، شارع کار قبیح نمی کند پس جزم پیدا می کنیم. بنابراین مقدمه چهارم را هم لازم داریم. مقدمه چهارم چیه؟ «و قبیح امتناع الشارع الحکیم حینئذ» یعنی «حین اذ کان المناط منکشفاً و محرزاً وجوده فی الفرع» و محرزاً به این که مانع و مزاحمی ندارد حینئذ که این جوری است قبیح است که شارع امتناع کند از جعل این حکم در مورد فرع. پس با این ضمیمه یقین پیدا می کنیم.

س: ... امتنان شارع باشد این جا.

ج: فرض این است که علتش موجود است.

س: خب باشد...

ج: پس شما دارید مانع فرض می کنید که سختی باشد. فرض این است که مانعی وجود ندارد و مزاحم اقوی هم وجود ندارد. مثال شما مزاحم اقوی یا مانع را دارید فرض می کنید. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۳۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

الفصل الثانی تنقیح المناط من موجبات تعدیة الحکم من موضوع الی آخر ایضاً عند الامامیة و من طرق کشف العلة فی باب القیاس عند العامة و ینبغی البحث عنه فی ضمن مطالب.